

بنیاد فرهنگی کهزاد

آرنالد جوزف تاین بی متولد 14 اپریل 1889 و متوفای 22 اکتوبر 1975 یکی از مؤرخان سرشناس انگلیسی بود که کتاب دوازده جلدی اش بنام (A Study of History) در مورد عروج و سقوط تمدن‌ها شهرت جهانی دارد و به ویژه در ایالات متحده امریکا خوانندگان بیشمار یافت. این کتاب چند جلدی با یک دید جهانی نوشته شده و تمدن‌ها را از نقطه نظر دین، عقیده و افکار مورد بحث قرار می‌دهد. تاین بی از 1918 تا 1950 مامور دولت انگلستان بود و در وزارت خارجه آن کشور ایفای وظیفه مینمود. وی متخصص امور کشورهای شرق میانه بود. آرنالد جوزف تاین بی را نباید با مامایش «آرنالد تاین بی» (1883 – 11852) که یک مؤرخ اقتصادی بود مغالطه نمود زیرا هر دو نامهای مشابه دارند. جوزف تحصیلات خود را در کالج ونچستر و کالج بلویل آکسفورد به پایان رسانید و برای کار شامل دانشگاه اقتصادی لندن شد که پسان‌ها در آنجا به مقام پروفیسوری در کرسی یونان جدید و بیزانتین رسید.

توین بی یک تحلیلگر متخصص در امور شرق میانه بود. اما چند بار در کارهای تحلیلی خود نظرات خود را تغییر داد. چنانکه در جنگ جهانی اول طرفدار یونانی‌ها در مقابل ترک‌ها و بعداً نظر خویش را تغییر داد و همچنان در مورد فلسطین، اول از طرفداران جدی تشکیل کشور اسرائیل بود و در آخر عمر طرفدار فلسطینی‌ها شد. این چند بار تغییر نظر در امور تحلیلی و سیاسی او نظرات او را در امور سیاسی تا حدی خدشه دار می‌سازد. ولی از نقطه نظر تحلیل اوضاع تاریخی و سیر تحول افکار و اندیشه کارهای مهمی انجام داده است که طوریکه در بالا ذکر شد اثر 12 جلدی او قابل توجه میباشد. در سالی که به افغانستان سفر نموده بود تعداد جلد‌های این کتاب به 10 جلد میرسید که بعداً دو جلد دیگر بر آن اضافه شد و آنرا به 12 جلد رسانید. البته پروفیسور تاین بی آثار زیاد دیگری نیز دارد. توین بی در بعضی موارد و در مورد بعضی کشورها نظر بخصوص خودش را دارد که خوانندگان ارجمند میتوانند در مؤخذ مختلف آنرا مطالعه نمایند. مطالب این تبصره کوچک از دایره المعارف آزاد ویکپدیا گرفته شده است.

داکتر فریار کهزاد

بنیاد فرهنگی کهزاد

پژوهشگاه تاریخ و باستان‌شناسی

بنياد فرهنگي كهزاد

افغانستان محل تلاقي

احمد علي كهزاد

1339



آرنالد جوزف تاین بی (1889 - 1975) کاپی از مجله آریانا

مجله آریانا - شماره پنجم، سال هجدهم، اول اسد 1339، کابل

پروفیسور «آرنولد جوزف توین بی» دانشمند و تاریخ شناس معروف انگلیسی که آوازه اش از طریق نوشتن آثاری در پیرامون فلسفه تاریخ، دین و فرهنگ و خاصاً با نگارش کتاب ده جلدی بنام «مطالعه تاریخ» همه جا پخش شده و معتقدان و مخالفان برایش فراهم نموده اخیراً بتاریخ 2 ثور 1339 برای باز دیدی از افغانستان، بحیث مهمان دانشگاه کابل وارد شهر ما شد. موصوف یکروز پس از ایراد بیانیة دلچسپی به عنوان «توصل به تاریخ» در تالار فاکولته ساینس به سیاحت دورادور کشور ما پرداخت و از نقاط تاریخی و فرهنگی دیدن کرد. این سیاحت مدت یک ماه را در بر گرفت و در بازگشت به کابل، بدرخواست ریاست انجمن تاریخ، وزارت معارف بیانیة ئی در تالار پوهنی ننداری ایراد کرد که عنوانش «افغانستان جایگاه تلاقی در تاریخ» بود. این بیانیة که خود معرف دانش بزرگ و وسعت نظر مشارالیه است و مورد دلچسپی بی نهایت شنوندگان کثیر داخلی و خارجی واقع گردید، در همین نامه در شماره آینده به مطالعه خوانندگان گرامی ما خواهد رسید.

«اداره» (انجمن تاریخ)

افغانستان محل تلاقی

احمد علی کهزاد

بنیاد فرهنگی کهزاد

مقدمه:

آرنولد جوزف توین بی (Arnold Joseph Toynbee) دانشمند و مؤرخ بزرگ انگلیسی در 1889 در لندن چشم جهان گشود. تحصیلات خود را در دانشگاه آکسفورد و سپس در آتن بی پایان رساند. مطالعاتش در زمینه فرهنگ، زبان و فلکلور ملل یونان و لاتین در توسعه ذهن و درون بینی اش راجع به مسایل پیچیده ثقافت های کهنه و نو و اوضاع بین المللی سهم بزرگی داشته است.

عده ئی از آثار او عبارت اند از شرق و غرب، تقرب مؤرخ به دین، دنیا و مغرب زمین، تمدن در حال آزمایش، تحقیق در مسایل بین المللی و مقالات و صحبت‌هایی که در مجله ها نشر گردیده اند. اما آنچه از آثارش که صیت شهرت او را به اکناف عالم رسانیده و در حلقه های دانشی گیتی پخش و داخل نموده اثر ده جلدی اش بنام "تحقیقی در تاریخ" (A Study of History) است که همه جا مورد توجه و التفات خاص واقع شده است. بعضی آنرا «شهباز قرون و اعصار» خوانده و گروهی گفته اند که آن «انقلابی در مسیر علم تاریخ» است. آنچه مسلم است اینکه او روش کاملاً نوینی را در مطالعه تاریخ برگزیده بدین معنی که برخلاف گذشتگان کشورها را واحد مطالعه قرار نداده بلکه آنها را اجزای انفرادی از کل بزرگتر و عالیتری میدانند که بدون در نظر داشتن آن نتوان حتی بر احوال حقیقی اجزاء پی برد و هویت آنها تشخیص داد. آن کل بزرگتر در نظر این مؤرخ عالیمقام شجر تمدن است که ممکن است چندین کشور شاخه های آنرا تشکیل کنند. بدین صورت محقق تاریخ دارای وسعت نظر میشود و حوادث را چنانکه بوقوع پیوسته، و نه فقط چنانکه بوقوع پیوسته بلکه فلسفه واقعی آنرا درک میکند. عین همین معنی از خطابه «توین بی» که در ذیل چاپ میشود، مستفاد خواهد شد.

پروفسور «توین بی» به اساس فلسفه خود انسان را مالک نیمه اختیاری میدانند و سفارش میکند که او باید در پرتو همین اختیار بکوشد از تاریخ به نفع خود و بشریت که آن عبارت است از «رفع خطر جنگ و لغو امتیازات طبقاتی»، که این هر دو بسا تمدن ها را به نابودی کشانده و تمدن ما را نیز تهدید میکند، استفاده نمایند. او باری بیکی از نمایندگان موسسات نشراتی گفته بود: تاریخی که بدرد نخورد و عبرت آموز نباشد، تاریخ نیست بلکه افسانه و لاطایلات است. زندگی معنوی انسان مبنی بر واقعیت و فعالیت است، چنانکه زندگی عملی نمیتواند اتکائی بر خواب و خیال داشته باشد. پس اگر انسان قادر نباشد آنچه را در خانه ذهن خود انبار کرده بدرستی در حیات بکار اندازد، گویا هنوز جاهل باقیمانده است.

بنده بحیث عضو و همکار انجمن تاریخ افغانستان و مدیر مسئول مجله «آریانان» از پروفیسور «توین بی» که مقام منبع کشور عزیزمان را در ین گوشه دنیا درک و خاطر نشان نموده اند، قلباً تشکر میکنم.

سرور همایوان

یادداشت های احمد علی کهزاد از سخنرانی آرنولد تاین بی در کابل

چنین به نظر می آید که مدنیت در حوالی پنج هزار سال قبل از امروز در دنیای قدیم در سرزمین عراق آغاز یافته و از آنجا بدو طرف شرق و غرب انتشار یافته است. بدین معنی که یکطرف بجانب شرق به خاک های ایران، افغانستان، هندوستان، آسیای مرکزی و آسیای شرقی؛ و طرف دیگر بجانب غرب به خاک های مصر، آسیای صغیر، اراضی بحیره اژه، اروپا، افریقای شمال غربی و روسیه.

در دنیای مدنی بعضی مناطق از نظر موقعیت جغرافیائی در حاشیه قرار گرفته بودند که از کانون مدنیت، نفوذ تهذیبی بدانجا ها میرسید ولی از آن جاها تجاوز نمیکرد. مانند جاپان و جاوا که در انتها الیه شرقی دنیای مدنی قرار داشتند و مراکش و ایرلند و اسکانندیناویا که در انتها الیه غربی واقع بودند.

بعضی ممالک دیگر بر خلاف شباهت به چهار راهی داشتند که از افق، راه ها بدانجاها می پیوست و از آنجاها به اکناف جهان منشعب میشد. در دنیای قدیم دو چهار راه عمده سراغ داریم که هر کدام بیک طرفی از مهد تمدن (عراق) قرار گرفته بودند. چهارراه غربی عبارت بود از سرزمین سوریه که بذات خود وسیله ارتباط بین آسیای غربی، افریقا، آسیای صغیر و اروپا بشمار میرفت و چهارراه شرقی عبارت بود از افغانستان که وسیله ارتباط بین آسیای غربی، هندوستان، آسیای مرکزی و آسیای شرقی محسوب میشد.

تبصره: خاک های آسیای جنوب شرقی تا به زمانه های نسبتاً نزدیک تا حوالی قرن دوم مسیحی به دنیای مدنی ارتباطی نداشت. تا این وقت و از ین وقت به بعد تا زمان اکتشافات بحری بدست پرتگالی ها و اسپانیائی ها در طی قرن 15 راه عمده ئی که جنوب غرب آسیا و هندوستان را با آسیای شرقی وصل میکرد نه از جنوب شرق آسیا بلکه از افغانستان و از آسیای مرکزی میگذشت.

در طی قرن 15 نقشه مراودات دنیائی در اثر اکتشافات بحری و باز شدن راه های دریائی موقتاً منقلب شد. پیش از این راه های عمده مراودات دنیائی مدنی از خشکه میگذشت. وسایل اساسی مراودات عبارت از کشتی نبود بلکه حیوانات اهلی از قبیل خر و اسب و شتر آنرا تشکیل میدادند. حمل و نقل از راه دریا جنبه فرعی داشت، جز بعضی استثنائات مسافرت دریائی از حواشی ساحل ذریعه کشتی های کوچک در امتداد آب های ساحلی خلیج ها مانند خلیج فارس و امتداد سواحل مجمع الجزایر ایندونیزیا با بحیره احمر و بحیره روم صورت میگرفت. در قرن 15 مسیحی پرتگالی ها یکنوع کشتی جدید اختراع کردند که قادر بود در طول ماه ها در آبهای اوقیانوس ها حرکت کند. این اختراع موقتاً هر دو چهارراه متذکره یعنی افغانستان و سوریه را از اهمیت ساقط کرد. حقیقتاً تمام اراضی محدود به خشکه از افغانستان گرفته تا المان در ین سقوط موقعیت موقتاً متاثر شدند در حالیکه کشورهای اروپائی و آن کشور های آسیائی که به دریا دست داشتند از نعمت مراودات بهره ور بودند. امروز می بینیم که این برتری راه های بحری نه تنها تازگی ندارد بلکه غیر عادی بنظر میخورد. اختراع راه آهن و سائر وسایل نقلیه میکانیکی و هواپیما ها رول سابقه را که در روزگاران گذشته از نظر حمل و نقل حیاتی منوط به ممالک محدود به خشکه بود، به ممالک مذکور و مخصوصاً به دو چهارراه تاریخی اعاده کرده است.

تبصره: بیروت الان دارای یکی از مهمترین فرودگاههای بین المللی جهان است و قندهار در صدد است که چنین اهمیتی را پیدا کند. سرک های تازه و جدید که حالا در افغانستان ساخته میشود مانند سرک قندهار - کشک، قندهار - چمن، کابل - قزل قلعه، از راه کوتل سالنگ نقشی را که افغانستان در ازمنه گذشته از آغاز تاریخ تا دوره اخیر تیموریان بعنوان «مرکز مراودات» احراز کرده بود، احتمالاً به وی اعاده خواهد کرد.

آینده افغانستان به عنوان مرکز مراودات یکی از موضوعات بسیار دلچسپ است ولی برای من صحبت در اطراف چنین مطالبی در مقابل افغانها بیهوده است. خود شما بهتر از بنده به حقایق آن آشنا هستید و بدین مطالب کمال توجه دارید. آنچه امروز من میخواهم در اطراف آن اظهار نظر کنم روشن ساختن موقف این مملکت بحیث نقطه تقاطع در زمانه های گذشته است.

برای سهولت موضوع نقش تاریخی افغانستان را از چهار جنبه مختلف دیده و تجزیه میکنم و هر کدام از ین جنبه ها را جداگانه شرح میدهم.

اول - افغانستان بحیث شاهراه مهاجرت،

دوم - افغانستان بحیث شاهراه انتشار مدنیت و ادیان،

سوم - افغانستان بحیث ساحه حساس در تشکیل امپراتوری هائی که مراکز آن بیرون خاک های این کشور افتاده بود و

چهارم - افغانستان بحیث ساحه مرکز امپراتوری هائی که دامنه آن ها خارج خاک های افغانستان انبساط داشت.

نقش افغانستان بحیث شاهراه مهاجرت ها:

یک سلسله بزرگ مردمان مهاجر که یا کوچی و یا سابقاً کوچی بوده اند از خاک های افغانستان بطرف نیم قاره هند رفته اند. مثال های برجسته آن قرار ذیل است:

اول- آریاها که در حوالی نیمه دوم هزارم دوم قبل از مسیح از اینجا گذشته اند. ایشان زبان سانسکریت را به هندوستان بردند. آنها را میتوان پدران آن مدنیت هندوئی خواند که جانشین تهذیب قبل از آریائی سند یا مدنیت «موهنجودپرو» و «هره په» گردیدند.

دوم- یک موج کوچی های متهاجم ایرانی زبان در قرن هفتم ق.م. قسمتی که در پنجاب مستقر شدند از طرف هندی ها بنام «بلهیکا» یعنی (باختری و تاجک ها) خوانده شده اند. قسمت دیگری که در حوزه هیرمند مسکن گرفتند از طرف یونانی ها به اسم «پکتیس» یاد شده اند (آیا این مردمان اجداد پشتون های امروزی بودند؟)

سوم- موج دیگری از اقوام کوچی ایرانی زبان در طی قرن دوم ق.م. یعنی اسکائی ها که سیستان بنام شان شهرت یافته است. (قبلاً اینجا بنام «درانجیان» معروف بود) ایشان از راه حوزه ارغنداب - هیرمند به هند سرانبر شدند و یوچی ها یا تخارها که به تعقیب اسکائی ها فرا رسیدند و تخارستان بنام شان مشهور شد. (قبلاً اینجا بنام باختیش یا باختر مشهور بود). یکی از قبایل تخاری که در باختر مستقر شد کوشانی ها بودند که بعد ها به تشکیل امپراتوری وسیعی موفق شدند که دامنه آن از دریای آمو تا رود جمنا انبساط داشت.

چهارم- موج دیگر مردمان کوچی بنام «هن» (یعنی هن های یفتلی یا هن های سفید در قرن پنجم مسیحی.)

پنجم- ترکان غربی در قرن ششم.

ششم- مغل ها که در حوالی 1222 مسیحی به این سرزمین هجوم آوردند و از اینجا به هندوستان سرکشیدند ولی در ماورای شرقی مسیر رود سند موفق شدند که بصورت دائمی مستقر گردند.

هفتم- ترکان ماورالنهری که از راه افغانستان در قرن چهاردهم تحت رهنمائی تیمور لنگ به هندوستان هجوم برند.

هشتم- هجوم دوم ترکان تیموری در قرن شانزدهم. اینها را ازبک ها از سائیریای غربی از جایگاه شان از شمال هندوکش راندند. این تیموری های فراری مؤسسان سلاله مغل های بزرگ هند محسوب میشوند.

نهم- ازبک ها که خاک های بین آمو دریا و هندوکش را در طی قرن شانزدهم اشغال کردند ولی موفق به عبور از تیغه سلسله کوه مذکور نشدند.

در بین مهاجرت های قبایل از آسیای مرکزی به افغانستان و از افغانستان به هندوستان نقاط بسیار دلچسپی موجود است.

الف- اگر چه راه های افغانستان را پیش گرفته و موقتاً آن را اشغال کردند، عملاً به تسخیر مملکت موفق نشدند. مردمان فعلی افغانستان استقلال خویش را محافظه کردند. بعضی از دسته های مردمان آسیای مرکزی که از افغانستان گذشتند شاید در افغانستان مانده باشند. اگر چنین شده باشد در مردمان محلی این سرزمین حل و مزج شده اند و احفاد ایشان امروز یا پشتو یا فارسی حرف میزنند. به استثنای آخرترین دسته مهاجران یعنی ازبک ها که هنوز بزبان ترکی صحبت میکنند.

ب- اگر چه مردمان محلی افغانستان هیچگاه بدست آن مردمان آسیای مرکزی که از افغانستان گذشته و به هند رفته اند تسخیر نشده اند، گاهگاه در تهاجم هند که از طرف مردمان آسیای مرکزی صورت گرفته است، شرکت جسته اند و گاهگاه خود شان به حساب خود به هندوستان هجوم برده اند. چنانکه در تهاجم غزنوی ها و مغل ها در هند شامل بودند و غوری ها و لودی ها و روهیله ها مثال هائی است که هجوم مردمان محلی خود افغانستان را به هند نشان میدهد. غوری ها جای گزین غزنویان شدند و لودی ها جایگاه تغلق ها را گرفتند و روهیله ها یکی از بهترین ایالات امپراتوری مغل های هندی را تصاحب نمودند. شیر شاه سوری یکی از موثرترین شاهان مسلمان هند است که اصلاً خون افغانی داشت.

نقش افغانستان در شاهراه انتشار تهذیب و ادیان- مدنیت جنوب غربی آسیای هخامنشی:
این مدنیت در طی قرن ششم ق.م. به افغانستان و از راه افغانستان به هند انتشار یافت. هخامنشی ها بحیث یکی از زبانهای رسمی خود، زبان آرامی سامی را که در الفبای مستخرج از الفبای فنیقی نوشته میشد، وارد کردند. این الفبا شاید منبع رسم الخط خروشتی باشد. انواع الفبا آرامی بعداً برای نگارش دو زبان ایرانی یعنی پهلوی (پارتی) و سغدی بکار رفته است.

بعد از تصفیه و اختتام امپراتوری هخامنشی بدست اسکندر مدنیت قدیم یونانی در باختر ریشه دوانیده و سخت استوار شد. چنین بنظر می آید که یونانیان مهاجم و مردمان محلی این سرزمین بهم دوست و مخلوط شدند. جانشین اسکندر در ولایات شرقی امپراتوری سابقه هخامنشی یعنی سلوکوس فاتح قسمتی از خاک افغانستان را در جنوب هندوکش در مقابل (500) فیل جنگی به چاندرا گوپتا موریامپراتور هند داد.

کتیبه ئی به دو زبان آرامی و یونانی که از طرف آشوکا نواسه چندرا گوپتا نقر شده بود اخیراً در قندهار از حوالی قریب چهل زینه بابر مکشوف شده است. اما سلوکوس باختر را محافظه کرد. در طی قرن سوم ق.م. یونانیان باختری از امپراتوری یونانی سلوسی مجزا شده و سلطنت مستقل یونانی برای خود تشکیل دادند. در حوالی سال 183 ق.م. دمتریوس پادشاه یونانی باختر از راه هندوکش به هندوستان هجوم برد و او و جانشینان او مدنیت یونانی را با خود به هندوستان بردند.

مهمترین آبداتی که در افغانستان و هند از مدنیت یونانی نمایندگی میکند عبارت است از : مسکوکات حکمرانان یونانی محلی، استعمال الفبای یونانی برای نوشتن زبان های محلی که معمولاً در سنگ نبشته های عصر کوشانی بکار برده میشد و شواهد آن در سرخ کوتل پیدا شده است و عوامل هنر یونانی در مظاهر مدرسه هیکل تراشی گندهارا.

آئین بودائی

آئین بودائی از هند به آسیای مرکزی از راه افغانستان تحت قیادت کوشانی های بزرگ در جریان قرن اول و دوم مسیحی انتشار یافت. گذشتن آئین مذکور از دره های هندوکش حساس ترین مرحله سفر دور و دراز آن بود که بالاخره دامنه آن را به آسیای شرقی رسانید.

مکتب هیکل تراشی گندهارا از تمدن یونانی و تمدن بودائی نمایندگی میکند که وجود آن در افغانستان مشهود است. دامنه دین بودائی در افغانستان تا قرن نهم مسیحی دوام داشت.

مدنیت جنوب غربی آسیائی امپراتوری ساسانی

این مدنیت بعد از غلبه اردشیر اول امپراتوری ساسانی بر دولت کوچکی که جانشین امپراتوری کوشانی شده بود، وارد افغانستان شد. هنر ساسانی از ایران غربی بر مکتب گریکوبودیک افغانستان تاثیر افکند.

اسلام و مدنیت اسلامی

این مدنیت ذریعه عرب های مسلمانی که امپراتوری ساسانی را مغلوب ساخته بودند در طی قرن هفتم مسیحی در تخارستان انتشار یافت. فاتحان عرب مانند فاتحان یونانی هزار سال قبل، با مردمان محلی کشور دوست و مخلوط شدند. از جانب دیگر اسلام فقط در حوالی قرن دهم به جنوب هندوکش واصل شد. اسلام فوری جانشین ادیان و فرهنگ افغانستان نشد بلکه به تدریج پیش رفته و بالاخره بر همه فایق شد.

افغانستان به حیث ساحه حساس در تشکیل امپراتوری هانیکه مرکز آن ها خارج خاک آن بود

کاپیسا- کاپیسی شهر دو جانبه که روی محل التصاق رودخانه های غوری و پنجشیر واقع بود، نقطه حساس در شبکه مراودات امپراتوی هخامنشی بشمار میرفت. در سال 522 مسیحی طرفدار دارا، حکمران ولایت اراکوزیا، با مخالفش حکمران باختر برای احراز موقعیت شهر کاپیسا - کاپیسی جنگ کرد. اسکندر در راه اراکوزی و از معبر دره های جنوبی هندوکش به باختر هجوم برد و بعد باختر و ماورالنهر را پایگاه عملیات خود برای عبور مجدد هندوکش و هجوم هند قرار داد. یکعهه زیاد جنگ آورانی که در سپاه او برای هجوم هند شامل بودند، از سرزمین موجوده افغانستان و خاک های آسیای مرکزی گرفته شده بود. در طی قرن های 16 و 17 مسیحی افغانستان مناطق سرحدی بین امپراتوری های مغل و صفوی محسوب میشد. مغل ها کابل را و صفوی ها هرات را در دست داشتند و هر دو امپراتوری بالای قندهار میجنگیدند. (شهر اخیر الذکر بالاخره بدست صفوی ها افتاد) در قرن 19 افغانستان بین امپراتوری هند بریتانیا و امپراتوری روس دولت کوچک بین الین بود.

نقش افغانستان بحیث مرکز امپراتوری هائیکه دامنه آن ها خارج خاک های این کشور انبساط داشت

افغانستان این نقش را اقلأ 5 مرتبه بازی کرده است:

اول- در قرن دوم ق.م. شاه یونانی باختری، دمتریوس، از بلخ بر امپراتوری بزرگی سلطنت داشت که بجانب شمال دامنه آن تا سردریا و بطرف جنوب شرق تا رود جمنا و شاید آنطرف آن انبساط داشت.

دوم- در قرن اول و دوم مسیحی امپراتوری کوشانی بر امپراتوری بزرگی حکمروائی نمودند که از رود خانه آمو تا رود جمنا و دهنه رود سند منبسط بود. بطرف جنوب هندوکش مراکز این امپراتوری در کاپیسا- کاپیسی، پشاور تا تاکزیلا قایم بود و در شمال هندوکش مراکز در بلخ و شاید در بعضی نقاط مجهول دیگر در حوالی سرخ کوتل در بغلان قدیم داشت.

سوم- در قرن یازدهم و اوائل قرن دوازدهم سلاله سبکتگین از غزنی بر امپراتوی ئی حکمروائی نمود که علاوه بر خاک های افغانستان شامل پنجاب، تخارستان و خراسان فارس بود.

چهارم- در نیمه دوم قرن 12 سلاله غوری جایگاه غزنویان را گرفت و امپراتوری ئی تشکیل داد که ساحه آن مساوی به وسعت امپراتوی غزنوی بود.

پنجم- در اواسط قرن 18 احمد شاه درانی اساس امپراتوری ئی را گذاشت که علاوه بر خاک های افغانستان شامل خراسان ایرانی، و پاکستان غربی بوده، پایتخت این امپراتوری اول قندهار و بعد کابل بود.

البته حقایق تاریخی ئی را که در طی این سخن رانی تذکار دادم بر همگان معلوم است و مقصد کلی از این تذکرات محض روشن ساختن مطالب مورد نظر من بوده، مطلب اساسی که خواستم ثابت کنم این است که در طی قسمت بزرگی از پنچ هزار سال از آغاز مدنیت باینطرف افغانستان بحیث نقطه تماس و تلاقی مردم، فرهنگ، ادیان و امپراتوری ها نقش حساسی در خلال تاریخ بازی کرده است. اقلأ در پنج موقع معین این مملکت مرکز امپراتوری هائی بوده که مردمان و ادیان و فرهنگ های مختلف را زیر یک نظام اداری واحد درآورده است. به این جهات، یک متعلم تاریخ جهانی در طی مطالعات خود باید همیشه افغانستان را بحیث مرکز در ساحه نگاه خود بگیرد و یک نفر متعلم افغانی تاریخ افغانستان باید نظریات خود را در حدود و ثغور کشور خود محدود نسازد و فراتر از آن نظر کند زیرا تاریخ افغانستان را فهمیده نخواهد توانست تا نظر وسیع نداشته باشد و با وسعت نظر به این تاریخ نگاه نکند و در افق نگاه خود تمام مدنیت های جهان را نگنجانند.

/احمد علی کهزاد- مجله آریانا، شماره ششم، سال هجدهم، اول سرطان 1339- کابل/ /
نشر مجدد بنیاد فرهنگی کهزاد، اکتوبر 2011/